

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 2: نظریه مختار: روایات آمره به توقف، ظهور در حکم مولوی استحبابی دارند

ملاحظه فرمودید که این روایاتی که امر به توقف کرده نتیجه ی مباحث گذشته این شد که این روایات، ظهور در حکم مولوی دارد و ما با قراین متعدد روشن کردیم که نمی توان این روایات را حمل بر ارشاد کرد.

کثیری از اصولیین: روایات آمره به توقف، ظهور در حکم ارشادی دارند و لو اینکه عرض کردیم بزرگان اصولیین از شیخ انصاری، مرحوم آخوند مرحوم نایینی، مرحوم اصفهانی، مرحوم امام و مرحوم خویی همه ی اینها حمل بر ارشادی بودن کردند؛ اما به نظر رسید و ما به این منتهی شدیم که این روایات دلالت بر حکم مولوی دارد و دلالت بر استحباب هم دارد؛

یادآوری 3؛ نتیجه عدم پذیرش هلکه به معنای عقاب: روایات آمره به توقف در مقام بیان گرفتار نشدن در مفسده ذاتی حرام اند

وقتی که ما ظهور هلکه را در عقاب نپذیرفتیم نتیجه این می شود که در این روایات در مقام بیان این هستند که در هنگام شبهه گرفتار آن مفسده ذاتی فعل حرام نشوید و این لفظ «خیر» هم بر ظاهر خودش باقی می ماند دیگر نیازی نیست که بگوییم این خیر در اینجا به معنای جاهای دیگر نیست به معنای همان لزوم است در غیر معنای خودش استعمال کنیم چنین چیزی لازم نیست کلمه «خیر» دلالت بر رجحان دارد بر استحباب دارد؛

یادآوری 4؛ طائفه اولی از روایات مثبت نظر اخباری ها نیست

در نتیجه اخباری ها که از این روایات وجوب را استفاده می کردند ما عرض کردیم این روایات دلالت بر استحباب دارد.

بررسی برخی از شبهات پیرامون روایات طائفه اولی

الف: بررسی صحیحہ ی جمیل بن دراج

در صحیحہ ی جمیل بن دراج اینطور آمده است: «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (وسائل الشیعة در جلد 27 وسایل کتاب القضا ابواب صفات القاضی باب 9 ح 35 ص 119)

امام خمینی(ره): کبرای اول این روایت را باید بر روایاتی حمل کرد که در قرآن نه به نحو عام و نه به نحو خاص به مضامین آن اشاره ای نشده است در این روایت یک نکته ای که وجود دارد این است که و این را امام خمینی در کتاب «تهذیب الاصول» به این نکته پرداختند این است که این «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» که در اول روایت به عنوان کبرا ذکر شده این کبرا چگونه بر آنچه که در ذیل روایت آمده انطباق پیدا می کند؟ در ذیل روایت آمده: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» اگر ما بخواهیم حرف اخباری ها را بزنیم که قائل به وجوب توقف اند یا آنچه که ما به آن رسیدیم که قائل به استحباب توقف هستیم؛ می فرمایند روی مساله ی وجوب توقف یا استحباب توقف ما نمی توانیم بگوییم آن روایتی که مخالف کتاب هست توقف در آن واجب هست یا توقف در آن مستحب است، برای آنکه در ذیل روایت دارد آن روایتی که مخالف کتاب هست «فَدَعُوهُ» یعنی «يجب تركه و يجب سلب اسناده الى الائمه».

لذا فرمودند که ما کبرا را یعنی شبهه ای که در کبرا هست «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» باید حمل کنیم بر یک روایتی که «لیس مضامینها فی القرآن لا علی نحو العموم و لا علی نحو الخصوص» یعنی روایاتی که نه به نحو عام در قرآن به آن اشاره ای شده و نه به نحو خاص در آن آمده؛ ما بیایم این «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» که در این صدر روایت به عنوان کبرا آمده این را حمل کنیم بر این اخبار، بر اخباری که «لیس مضامینها فی القرآن لا علی نحو العموم و لا علی نحو الخصوص» برای اینکه اگر این را حمل بر این نکنیم یا باید حمل کنیم بر آن موافق و مخالف صریح بگویم روایت میگوید آن روایتی که موافق قرآن هست «فَخُذُوهُ» و آن روایتی که مخالف قرآن هست «فَدَعُوهُ» خوب اینجا دیگر توقف معنا ندارد؛ چون موافق قرآن «واجب الاخذ» است اگر یک حدیثی با قرآن موافق شد اخذ آن واجب است و اگر یک حدیثی هم با قرآن مخالف شد طرح آن واجب است پس نمی توانیم حمل بر این معنا کنیم باید حمل کنیم بر اخباری که مضامینش در قرآن نیست؛ اگر مضمون اش در قرآن نباشد یعنی اخباری که «لا تخالف القرآن و لا توافق القرآن» نه مخالف با قرآن است و نه موافق با قرآن است؛ چون موافق صریح و مخالف صریح را گفتیم خارج می شود او دلالت ندارد و بر او توقف در آن ها معنا ندارد؛ توقف در آن روایاتی که «لاتخالف القرآن و لا توافق» نه مخالف قرآن هست و نه موافق قرآن است.

نکته اول در صحیحہ جمیل بن دراج:

صور اربعه درباره کبرای اول صحیحہ جمیل بن دراج از منظر امام خمینی(ره) به عبارت اخری می فرمایند: ما در این جا چهار صورت داریم حالا هر چهار صورتی که خود امام فرمودند اینها را ذکر بکنیم:

صورت اول؛ توقف درباره روایاتی که صریحا با قرآن مخالفند، این صورت صحیح نیست چون طرح روایات مخالف قرآن واجب است

«صورت اول»: این که «الوقوف عند الشبهة» بگوییم روایاتی که صریحا مخالف با قرآن است، می فرمایند خوب این که روشن است درست نیست چون در مخالف قرآن طرح اش واجب است چون نمی توان گفت «يجب الوقف یا يستحب» ؛ این یک صورت دوم؛ توقف درباره روایاتی که مضامین اش نه به نحو عام و نه به نحو خاص، در قرآن وجود ندارد.

«صورت دوم»: اخباری که اساسا مضامین اش در قرآن وجود ندارد بگوییم «الوقوف عند الشبهة» اخباری که موضوعش در قرآن نیامده نه به نحو عام و نه به نحو خاص.

صورت سوم: توقف درباره روایاتی که موافق قرآن یا مخالف صریح آن هستند؛ این از روایت خارج است چون روایات موافق با قرآن وجوب اخذ دارد و مخالف با قرآن وجوب رد دارند

«صورت سوم»: اخباری که موافق قرآن یا مخالف صریح هستند می فرمایند این هم از روایت خارج است، چون گفتیم موافق قرآن وجوب اخذ دارد و مخالف قرآن وجوب رد دارد که این مطلب سوم با مطلب اول خیلی فرق ندارد، همان هست باز با یک نحو عام تری بیان کردند.

صورت چهارم: توقف درباره روایاتی که نه مخالف با قرآن است و نه موافق با قرآن؛ حمل بر وجوب در چنین مواردی قائل ندارد لذا باید بر استحباب حمل کرد.

«صورت چهارم»: اخباری که «لا تخالف القرآن و لا توافقه» میفرمایند اگر ما در چنین موردی حمل بر وجوب کنیم قائل نداریم برای اینکه هم اخباری و هم اصولی، اخباری که «لا تخالف القرآن و لا توافقه» را عمل می کنند و رد نمی کنند یعنی ما وقتی به روش اخباری ها و اصولی ها مرا جعه می کنیم اخباری که موافق نیستند و مخالف هم نیستند به آنها عمل می کنند و قائل به وجوب توقف در چنین اخباری نیستند در نتیجه باید حمل بر استحباب کرد.

خود امام رضوان الله علیه در نتیجه منتهی به این می شوند که ما این «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» در صدر روایت را اگر بخواهیم یک کاری بکنیم که با ذیل ارتباط داشته باشد باید بگوییم شبهه غیر از آن چیزی است که «مَا وَافَقَهُ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَهُ فَدَعُوهُ» شبهه یعنی آن چیزی که نه موافق قرآن است نه مخالف با آن و حمل بر استحباب می کنیم اصلاً؛ و می گوییم مستحب است در اینجا خود ایشان هم تصریح می کنند که در اینجا باید حمل بر استحباب شود یعنی همان نتیجه ی کلی که ما گرفتیم با این استدلال در خود همین روایت می فرمایند باید حمل بر استحباب کنیم؛ امام خمینی(ره): در این روایات آثار ارشاد روشن است!!!

اما تعجب این است که می فرمایند آثار ارشاد روشن است اما هیچ روشن نمی کنند برای ما که کجای این روایت آثار ارشاد روشن است اگر ما آمدم و گفتیم یک حدیثی نه موافق قرآن هست نه مخالف قرآن؛ بلکه مستحب است در آن توقف بکنیم این خیلی حرف خوبی است، این ظاهر روایت است اصلاً، این اولاً؛

نکته دوم در صحیحه جمیل بن دراج از منظر مختار:

در این روایت دو کبرا آمده؛ ذیل روایت مربوط به کبرای دوم است آن وقت نکته دوم –که این نکته در کلمات امام خمینی نیست و این را شما اضافه بفرمایید– و آن اینکه در این روایت صحیحه جمیل بن دراج دو تا کبری آمده یک «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» الهلکه این یم و دوم «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً» «وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً» و آنچه که در بعد آمده «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» مربوط به کبرای دوم در روایت صحیح جمیل بن دراج است و ارتباطی با کبرای اول ندارد چون کبری اول «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» است تمام و کبری دوم این است که «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً» یعنی هر حقی یک حقیقت والاطر از خودش دارد که اثبات حقانیت او می کند و هر نوری و هر صوابی یک نوری دارد که صواب بودن آن فعل را اثبات می کند..

آن وقت بعد می فرماید: در مورد روایات اگر بخواهیم بفهمیم یک روایت حق است باید ببینیم موافق قرآن هست یا نه که باطل است یا باید ببینیم مخالف قرآن هست یا نه؛ پس ذیل روایت اصلاً ارتباطی با کبرای اول ندارد و نتیجه این شد که اگر صدر روایت یعنی کبرای اول با ذیل روایت مرتبط باشد خود امام هم در کتاب «تهذیب الاصول» آخرش منتهی می شوند به اینکه باید حمل بر استحباب کرد و هیچ قرینه ای نمی آورند چرا ما در اینجا می گوییم ارشادی است با اینکه در اولش می فرمایند آثار ارشاد از این روایت استفاده می شود؛ اما مطلب اصلی این است که نه اصلاً در این روایت صحیحه جمیل بن دراج دو تا کبری

است و کبری اول که «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» است ارتباطی با ذیل روایت ندارد این راجع به روایت صحیح «جمیل بن دراج»

ب: بررسی مقبوله «عمر بن حنظله»

آن وقت راجع به مقبوله «عمر بن حنظله» هم که در آن مقبوله «عمر بن حنظله» هم آمده: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ فَقَالَ الْحَكَمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَصْحَابُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْزَعُهُمَا وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَيَّ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ قَالَ فَقُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَيَّ مَا كَانَ مِنْ رَوَايَاتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمُ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمُ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمُ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ فَقَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمُهُمْ وَ قَضَاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِيهِ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ (وسائل الشيعة ج : 27 ص : 107 و 106) إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِيهِ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ اینجا ممکن است شما بفرمایید امر به ارجا است و ارجا یعنی تاخیر انداختن و در آنجایی که دو خبر آمده و این دو خبر از هر جهت با یکدیگر تساوی دارند و نمی داند بفهمد کدامیک از اینها درست است و کدامیک درست نیست این «فَأَرْجِيهِ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ»؛

نظر مختار: ذیل مقبوله، یا مختص به شبهات حکمیه و زمان حضور معصوم است یعنی مساله وجوب توقف در این روایت، دلیل بر وجوب توقف در سایر روایات نمی شود در این صورت ارتباطی به ما نحن فيه ندارد؛ یا مختص به شبهات حکمیه و زمان حضور معصوم نیست در این صورت روایات توقف را باید حمل بر استحباب نمود حالا در خصوص اینجا اولاً این روایت مربوط به زمان حضور معصوم است یعنی ممکن است بگوییم در آنجایی که دو تا خبر انسان نمی داند کدامیک از معصوم صادر شده و امکان دسترسی به معصوم را دارد تاخیر واجب است و توقف هم واجب است برای اینکه بعد می رود خدمت معصوم و سؤال می کند لذا مقبوله «عمر بن حنظله» ذیلش مربوط به دسترسی امام است اگر در این روایت مساله وقوف واجب باشد به قرینه اینکه ارجا واجب است دلیل بر این نمی شود که در بقیه روایات هم همین طور باشد.

و بعبارة اخرى یا باید بگوییم تمام این روایات «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» - خوب این نکته را دقت کنید - بگوییم این وقوف از عنوانش پیداست مربوط به زمان معصوم است در شبهات حکمیه این مربوط به آن جایی است که انسان امام معصوم را ببیند اگر این باشد که اصلاً دیگر ربطی به محل بحث ما ندارد؛ اما اگر گفتیم نه این «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» بعضی اش مربوط به زمان معصوم است و برخی اش ربطی به زمان معصوم ندارد این اولاً و برخی اش مربوط به شبهات حکمیه است و برخی اش مربوط به شبهات موضوعیه است زیرا مردی با زنی می خواهد ازدواج کند و نمی داند این زن مادر رضاعی اش هست یا نیست پس شبهه موضوعیه است و بعضی از روایاتی که می گوید «حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ»؛ شبهه حکمیه است و برخی از روایات هم مطلق است مثل «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» چه شبهه حکمیه چه موضوعیه لذا این روایاتی که اطلاق دارد و اختصاص به زمان معصوم ندارد هیچ راهی نیست جز اینکه حمل بر استحباب بکنیم و توقف در هنگام شبهه و عند الشبهة واجب است «مستشکل»: تنها ردی که بر ارشادی بودن این مطلب گفتیم این است که هر مطلبی را عقل می گوید «استاد»: نه آن یک مطلب دیگری بود آنچه که ما گفتیم این است که دلیل مرحوم نائینی را باطل کردیم ما و دلیل بر ارشادی

بودن چند مطلب بود یک هلكه به معنای عقاب باشد که گفتیم نه این درست نیست دوم آن ملازمه ایی که مرحوم نائینی فرمودند بین ارتکاب و وقوع در هلاکت این ملازمه به این معنا باشد که حتما هلاکت قبلا مفروض التحقق باشد که گفتیم نه لزومی ندارد که مفروض التحقق باشد بنفس الارتکاب اقتحام در هلكه است و ظاهر روایت هم این است

نکته: ذکر قرینه ای که هلكه به معنای عقاب نیست؛ عناوین وارده در آیات و روایات ظهور در فعلیت دارد

یک نکته ایی را دیروز بعد از درس برای آقایان عرض کردیم که مناسب است در این درس بگوییم ببینید این روایات «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» ما یک قرینه ایی داریم بر اینکه این هلكه به معنای عقاب نیست و آنهایی که می خواهند اثبات کنند ارشادی است باید اثبات کنند این هلكه به معنای عقاب است اما ما یک قرینه ایی داریم که به معنای عقاب نیست چون عناوین وارده در روایات و آیات ظهور در فعلیت دارد یعنی همین الان که شما ارتکاب شبهه پیدا می کنید همین الان اقتحام در هلكه پیدا کردید اگر هلكه را به معنای مفسده ذاتیه حرام بگیریم، بلکه یک فعلی که واقعا حرام است و مفسده ذاتی دارد گرفتارش شدید و شما اگر یک گوشتی را ندانید که گوشت خوک است یا گوسفند و اگر خوردید و واقعا هم گوشت خوک بود در اینجا بلا ریب شما گرفتار مفسده ذاتیه او شدید و نمی شود گفت حالا که نمی دانید پس... از این رو علم و جهل در نفی عقاب و اثبات عقاب دخالت دارد اما در نفی آثار وضعیه دخالت ندارد و آثار وضعی به حالت خودش هست و مفسده ذاتی عمل را گرفتارش می شوید این روایات ظهور در این دارد که کسی که ارتکاب شبهه پیدا می کند بالفعل گرفتار هلاکت می شود حالا اگر شما هلاکت را به معنای عقاب معنا کردید خوب حالا تا قیامت چقدر زمان فاصله است اولاً و ثانیاً ممکن است مورد عفو واقع بشود و این طور نیست که حتما گرفتار هلاکت بشود

«مستشکل»: با استحقاق سازگاری دارد.

«استاد»: استحقاق خودش هلكه نیست بلکه باید آن عقاب بالفعل خارجی باید باشد، استحقاقش عنوان هلكه را ندارد بنابراین این هم به نظر ما قرینه خوبی است حالا روی آن تامل بفرمایید این هم یک قرینه است یعنی ظاهر روایت این است که بالفعل گرفتار هلكه می شوید و اگر این را حمل بر مفسده ذاتیه حرام بکنیم همین الان که مرتکب می شود گرفتار مفسده میشود اما اگر بخواهیم حمل بر عقاب بکنیم حالا اگر عقاب فعلی قیامت را بخواهیم بگوییم این که هنوز نیامده و اگر استحقاقش را بگوییم استحقاقش هم که معلوم نیست هلاکت باشد و خود آن عقاب عنوان هلاکت را دارد و استحقاقش عنوان هلاکت را ندارد

«مستشکل»: فرض حتی تلقی امامک فرض زمان غیبت را هم می گیرد

«استاد»: نه ظهور در این دارد که بتوانیم ملاقات کنیم «حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» یعنی فرض کنید در زمان غیبت همین طور نگه دارند تا «مستشکل»: تأکیدی که می شود بر زمان غیبت هم همین گونه است «استاد»: نه بعضی از روایات دیگر هم در همین «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» دارد «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ إِلَى الْإِمَامِ» یعنی ظهور در این دارد که می تواند خدمت امام برسد اما اینکه حمل بر زمان غیبت کنیم بعد از حالا صدها سال یا هزارها سال خدمت امام برسد این خیلی بعید است. خوب این هم باز چند نکته ایی که الان اضافه کردیم و اینها نکات لازمی است؛ عرض کردم توی این روایات هرچقدر آقایان دقت کنید و تامل کنید و با حوصله پیش بروید جا دارد، عرض می شود که اگر انسان وقت خودش را صرف بکند بر اینکه یک روایتی را بفهمد و کلام امام معصوم را بفهمد این با عمر صدها انسانی که کارهای نافع دیگری هم دارند برابری می کند و بسیار ارزش هم دارد

بررسی طائفه دوم روایات استدلال شده توسط اخباری ها؛ روایات آمره به احتیاط

خوب روایات دیگر طائفه دوم روایاتی است که امر به احتیاط کرده این طائفه اولی روایاتی بود که امر به توقف کرده بود که عرض کردیم دو دسته است برخی شان تعلیل داشت و برخی هم تعلیل نداشت؛ اما طائفه دوم روایاتی است که امر به احتیاط کرده در همین ابواب صفات القاضی باب دوازدهم حدیث اول صحیحہ «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» است

الف: بررسی صحیحہ عبد الرحمن بن حجاج

این حدیث چنین است: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ أَصَابَا صَيْدًا وَ هُمَا مُحْرَمَانِ الْجَزَاءُ بَيْنَهُمَا أَوْ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا جَزَاءٌ فَقَالَ لَا بَلَّ عَلَيْهِمَا أَنْ يَجْزِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الصَّيْدَ قُلْتُ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ أَدْرِ مَا عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا أُصِيبْتُمْ بِمِثْلِ هَذَا فَلَمْ تَدْرُوا فَعَلَيْكُمْ بِالْإِحْتِيَاظِ حَتَّى تَسْأَلُوا عَنْهُ فَتَعْلَمُوا» «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع)» از امام کاظم علیه السلام سؤال کرده «عَنْ رَجُلَيْنِ أَصَابَا صَيْدًا وَ هُمَا مُحْرَمَانِ» دو نفر با هم یک شکاری کردند و یک صیدی را گرفتند در حالیکه هر دو محرمند خوب کفاره دارد و اگر محرم صیدی را در حرم صید کند حالا محرم هم نباشد حرام است و محرم هم باشد حرام است و هم عنوان حرمت حرمی دارد و هم عنوان احرامی دارد حالا فرض روایت این است که دو نفرند هر دو محرمند و یک صید انجام دادند «الْجَزَاءُ بَيْنَهُمَا» کفاره اش تقسیم میشود بین این دو تا؟ «أَوْ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا جَزَاءٌ» یا هر کدام باید یک کفاره مستقلاً بدهند «لَا بَلَّ عَلَيْهِمَا أَنْ يَجْزِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الصَّيْدَ» و هر کدامشان باید یک کفاره مستقلاً بدهند یعنی این دو نفر نباید کفاره بینهما باشد بلکه علیهماستو هر دو باید بدهند «أَنْ يَجْزِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الصَّيْدَ قُلْتُ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ أَدْرِ مَا عَلَيْهِ» عبدالرحمن عرض می کند بعضی از اصحاب از من این را سؤال کردند و من نمی دانستم جوابش چیست «فَقَالَ» فرمود «إِذَا أُصِيبْتُمْ بِمِثْلِ هَذَا فَلَمْ تَدْرُوا فَعَلَيْكُمْ بِالْإِحْتِيَاظِ حَتَّى تَسْأَلُوا عَنْهُ فَتَعْلَمُوا» ؛ «إِذَا أُصِيبْتُمْ» وقتی اصابه شدیدی شما به چنین موردی و ندانستید «فَعَلَيْكُمْ بِالْإِحْتِيَاظِ حَتَّى تَسْأَلُوا عَنْهُ فَتَعْلَمُوا»

محقق نائینی: صحیحہ عبد الرحمن بن حجاج اظهر روایات آمره به احتیاط است

جمع کثیری از علماء: در این روایت احتمالات فراوانی وجود دارد، از این رو، اخباری ها نمی توانند بر مدعاشان استفاده کنند مرحوم نائینی در فوائد الاصول ج 3 ص 375 می فرماید در این روایات آمره به احتیاط اظهر روایات این روایت است بیانی را خود مرحوم شیخ انصاری دارند در رسائل و آن بیان را مرحوم نائینی هم آورند و امام هم تقریباً محصل و خلاصه این بیان را ذکر کردند و نتیجه این می شود که در این روایت احتمالات کثیره وجود دارد و به خاطر احتمالات کثیره اخباری ها نمی توانند بر مدعاشان استفاده کنند اخباری ها می گویند «عَلَيْكُمْ بِالْإِحْتِيَاظِ» احتیاط واجب است و در آنچه که شما نمی دانید احتیاط واجب است و الان هم در شبهه تحریمه ما نمی دانیم هذا حرام یا حلال، احتیاط واجب است.

محقق انصاری(ره)؛ بررسی دو احتمال از مشار الیه «هذا» در «إِذَا أُصِيبْتُمْ بِمِثْلِ

هَذَا»؛ اول: سؤال از موضوع و دوم: سؤال از حکم

حالا کلام شیخ را بیان کنیم در اینجا مرحوم شیخ در رسائل می فرماید: این «إِذَا أُصِيبْتُمْ بِمِثْلِ هَذَا» این «بِمِثْلِ هَذَا» مشارالیه هذا چیست؟ آیا مشار الیه هذا، نفس «واقعة الصيد» یعنی «الموضوع المشتبه حکمه» آن موضوعی که حکمش برای شما روشن

نیست یعنی اگر يك موضوعي كه این موضوع را شما حکمش را نمی دانید مثل همین مورد صید خوب این می داند كه الان اگر يك محرمي صيدي را شكار كرد بايد يك بدنه بدهد و كفاره اش يك بدنه است و يك شتر است اما در این موضوع كه دو نفري را يك صید را باهم شكار می کنند آیا اینجا دو بدنه است یا يك بدنه؟ شك دارد؛ آیا مشار اليه هذا این است یا مشار اليه هذا از «سؤال عن حكم ما لا يعلم حكمه» و سؤال از حكم است نه سؤال از موضوع مشتبه یعنی چون سائل در اینجا گفت «سَأَلْنِي عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ أَدْرِ مَا عَلَيْهِ» و امام هم فرمود «إِذَا أُصِيبَتْ بِمِثْلِ هَذَا» یعنی اگر يك حكمي را از شما سؤال کردند و شما آن حكم را نمی دانید كه قسمت اولش مساله عنوان موضوع مشتبه را پیدا می كند مشتبه الحكم دومي خود حكم براي ما مشكوك است از اول يك حكمي را سؤال می کنند و آدم حكم را نمی داند و كاري به موضوع مشتبه نداریم.

«مستشكل»: موضوع كه مشخص بوده حکمش را نمی داند «استاد»: نه اتفاقاً همین است چون نمی داند كه آیا این موضوع آنجایی كه يك صید را دو نفر شكار می کنند مثل آنجایی است كه دو تا صید باشد و دو تا كفاره دارد و می داند اگر دو تا صید باشد دو تا كفاره است و می داند مثل آنجایی است كه يك نفر باشد شكار كند يك كفاره است یعنی الان آنجایی كه دو نفر يك صید را شكار کردند این عبد الرحمن كلي اش را می داند كه اگر این دو نفر به منزله يك نفر باشند يك كفاره است و اگر این يك صید به منزله دو صید باشد اینجا دو كفاره باید بدهند اما الان كداميك از اینهاست و در خارج آیا این بمنزله این است كه دو تا صید است تا دو تا كفاره باشد یا این دو نفر بمنزله يك نفر است تا يك كفاره باشد پس حكم مشخص است اما نمی داند كه این موضوع تحت كدام يك از این دوتا حكماست اما در دومي ما كاري به موضوعي نداریم یعنی اگر در يك مساله اي حكمي از شما سؤال کردند حكم كلي و نمی دانید «عَلَيْكُمْ بِالْإِحْتِيَاظِ».

«مستشكل»: اتفاقاً اینجا حكم مشخص است «استاد»: چرا دیگر عرض كردم عبدالرحمن می داند الان اگر يك نفر بپایید يك صيدي را شكار كند يك كفاره دارد و نفر دوم بپایید صید دوم را شكار كند كفاره دوم اما اینجا نمی داند كه در این دو تا تحت كداميك از اینها قرار می گیرند آیا دو نفري كه يك صید کردند این دو نفر به منزله شخص واحد است تا يك كفاره واجب باشد یا این يك صید به منزله دو صید است تا دو كفاره واجب باشد یعنی موضوع را نمی داند تحت كداميك از اینهاست اما حكم آن دو مورد را بلد است یعنی می داند كه اگر این دو صید دو كفاره شد و این دو نفر يك نفر شد يك كفاره است.

«مستشكل»: حکمش را باز نمی داند «استاد»: شما در هر شبهه موضوعیه بالاخره حكم آن جزيي را نمی دانید یعنی اگر شك كردید الان اینجا خون است یا نه بالاخره شكتان منجر به این می شود كه آیا اینجا اجتناب از این لازم است یا نه؛ پس بالاخره در هر شبهه موضوعیه اي حكم براي شما مجهول است، یعنی حكم در همان مورد یعنی عبد الرحمن حكم كلي را می داند یعنی میدانند این يك صید اگر واقعا دوتا صید باشد دو تا كفاره دارد و اگر این دو نفر يك نفر باشند يك كفاره دارد

محقق انصاری(ره): اگر مشارالیه «هذا» در این روایت، سؤال از موضوع باشد، یا مساله از قبیل اقل و اکثر ارتباطی است یا از قبیل اقل و اکثر استقلالی

اینجا مرحوم شیخ می فرماید كه: اگر در اینجا مشارالیه هذا را موضوع گرفتیم باز یا مساله از قبیل اقل و اکثر ارتباطی است یا از قبیل اقل و اکثر استقلالی و بیانش هم این است كه در اینجا جایی كه چنین صيدي واقع می شود یا باید قائل بشویم به «وجوب الاعطاء نفس البدنه» یعنی باید بگویي اینجا باید خود شتر را باید بدهند یا اینکه قیمتش را بدهند هم كافي است؛ اگر قائل شدیم به اینکه دادن قیمت كافي است مساله از باب اقل و اکثر استقلالی می شود و اینجا دو نفرند اگر قائل شدیم به اینکه در باب كفاره خود قیمتش را هم می شود بجای شتر را داد این آقا نصف قیمت را می دهد و شك می كنیم زائد بر این نصف دیگرش هم بر این واجب است یا نه اقل و اکثر استقلالی است و در اقل و اکثر استقلالی نسبت به زائد همه برائت جاری می کنند مثل اینکه شما يك ديني دارید و نمی دانید این صد تومان است یا صد و بیست تومان و نسبت به زائد برائت جاری می شود و یا اینکه مثل

شما می دانید نمازتان قضا شده ولی نمی دانید ده نماز است یا هشت نماز است؛ در اینجا نسبت به آن دو، برائت جاری می کنیم؛

اگر گفتیم در اعطا کفاره، دادن قیمت کافی است نصف قیمت شتر را که این آدم داد، شك می کنیم نصف دیگرش هم بر این واجب است یا نه برائت جاری می کنیم و دیگری هم که نصف دیگر قیمت شتر را داد شك می کنیم نصف دیگرش هم بر او واجب است یا نه برائت جاری می شود اما اگر گفتیم خود شتر را باید بدهد

«مستشکل»: این با احتیاط که سازگار نیست «استاد»: خیلی خوب الان توضیح می دهیم این را الان داریم شقوق روایت را توضیح می دهیم یکی از اشکالات همین است که اگر روایت را این طور معنا کنیم فقها بر طبق آن فتوا ندادند اما اگر اقل و اکثر ارتباطی شد اقل و اکثر ارتباطی مبتنی است بر این است که بگوییم خود شتر را باید بدهد یعنی اگر این آقای که صید کرده و دیگری هم که بالشراکه صید کردن هرکدام نصف شتر را دادند این معلوم نیست که ذمه شان بری شده باشد و اگر گفتیم خود شتر را باید بدهند این عنوان اقل و اکثر ارتباطی را دارد

جلسه آتی؛ بررسی نتیجه اقل و اکثر ارتباطی و استقلالی

حالا اقل و اکثر استقلالی باشد نتیجه چه می شود و استقلالی نباشد و ارتباطی باشد نتیجه چه میشود؟ اگر مراد از مشارالیه هذا خود آن حکم باشد نتیجه چه میشود آقایان رسائل را حتما ببیند که فردا عرض نمایم تا فردا ان شاء الله.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.